

# نفتالی بنت در ابوظبی!

## احمد زیدآبادی

اگر 10 سال پیش کسی از من می‌پرسید «آیا می‌توانی تصور کنی که در سال 1400 هجری خورشیدی، در حالی که کرانه باختری رود اردن و بیت‌المقدس شرقی همچنان در اشغال ارتش اسرائیل و شهرک‌های یهودی‌نشین نیز در این مناطق رو به گسترش باشد، نخست‌وزیری از بلوک افراطی ملی-مذهبی در اسرائیل، سوار بر هواپیما از آسمان عربستان بگذرد و در فرودگاه ابوظبی فرود آید و مورد استقبال گرم حاکم امارات قرار گیرد؟» در پاسخ حاضر بودم به تمام مقدسات عالم سوگند یاد کنم که چنین اتفاقی محال است، محال! من که جای خود، اگر در همان سال، از نفتالی بنت گرفته تا هر یک از رهبران احزاب چپ و راست و میانه اسرائیل یا سران کشورهای عرب در مقابل چنین پرسشی قرار می‌گرفتند؛ پاسخ همگی، فقط یک جمله بود: «خواب و خیال و از جمله محالات است.» امر محال اما امروز به ممکن تبدیل شده و صورت واقعیت به خود گرفته است. نفتالی بنت «قهرمان» شهرک‌سازی در سرزمین‌های اشغالی و نماینده یکی از افراطی‌ترین احزاب راست‌گرای یهودی، در مقام نخست‌وزیر اسرائیل در ابوظبی مورد استقبال شیخ محمد بن زاید ولیعهد امارات متحده عربی قرار گرفته و به او گفته است: «ما پسرعمو و همگی فرزندان ابراهیم نبی هستیم و ارتباط دوستانه بین ما طبیعی است!» حال پرسش این است که چرا این اتفاق رخ داده است؟ بدبختانه پاسخ این پرسش را باید در «بهار عربی» و رویدادهای متعاقب آن از جمله حضور ایران در سوریه و سیاست عجیب و غریب دولت دونالد ترامپ جست‌وجو کرد. خیزش مردمی موسوم به «بهار عربی» که بخشی از شمال آفریقا و خاورمیانه را درنوردید، در ابتدای کار شوق بسیاری از کشورها از ایران گرفته تا ایالات متحده را برانگیخت. در ایران از بهار عربی تحت عنوان «بیداری اسلامی» به شدت استقبال شد، بدین امید که گروه‌های اسلام‌گرا در تونس و مصر قدرت را به دست گیرند و بر اثر آن دیگر نظام‌های عربی دومینووار سقوط کنند به گونه‌ای که در جغرافیایی وسیع «امت واحده اسلامی» شکل عینی و عملی به خود گیرد.

در ایالات متحده اما دولت باراک حسین اوباما خیزش تونس‌ها و مصری‌ها را علیه نظام‌های سیاسی بسته خود، طلوعه ظهور دولت‌های باز و کثرت‌گرایی می‌دید که منطقه را از بی‌ثباتی مزمن و تنش‌های دوره‌ای

خارج می‌کند و امکان همکاری نزدیک‌تر آنها با آمریکا را در جهت ساخت خاورمیانه‌ای جدید فراهم می‌آورد.

هنگامی که نتیجه خیزش مردم مصر تسلط انحصاری اخوان المسلمین بر آن کشور شد، امریکایی‌ها متقاعد شدند که داستان طبق علایق و منافع آنها پیش نمی‌رود و بنابراین خود را از معرکه دور نگه داشتند تا ائتلافی از ارتش و بروکرات‌های رژیم قبل و نیروهای سکولار و اقلیت‌های مذهبی و سلفی‌های غیر بنیادگرا به رهبری عبدالفتاح سیسی کار دولت اخوانی را بسازند و شرایط را به زمان قبل برگردانند.

جمهوری اسلامی هم زمانی که توفان بهار عربی به سوریه رسید، آن را نه خیزشی اصیل بلکه توطئه‌ای علیه متحد نزدیک خود تعبیر کرد و برای حفظ بشار اسد در قدرت، وارد ماجرا شد.

در این میان، کشورهای محافظه‌کار عربی که عمدتاً بخش ضد سوری بهار عربی را می‌پسندیدند، با مشاهده حساسیت ایران نسبت به سوریه، خواستار دخالت دولت اوباما برای سقوط بشار اسد شدند. دولت آمریکا که به اپوزیسیون سوریه بی‌اعتماد بود، به درخواست عرب‌های محافظه‌کار اعتنائی نکرد و نهایتاً ایران علاوه بر جای پای در عراق و لبنان، در سوریه نیز حضور پررنگ و بی‌سابقه‌ای یافت.

کشورهای عرب که شاهد اعمال فشار دولت اوباما برای کناره‌گیری حسنی مبارک از قدرت بودند، انفعال آن دولت در برابر رژیم اسد را نشانه‌ای از بی‌اعتنائی آمریکا به گسترش حوزه نفوذ ایران و بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت خود تفسیر کردند و نسبت به دولت اوباما بدگمان شدند.

در این میان، دونالد ترامپ با ظهور پر سر و صدای خود در کاخ سفید درصدد به هم زدن معادله درآمد.

او از یک طرف با خروج از توافقنامه برجام، ایران را برای تامین منابع مالی لازم به قصد حمایت از گروه‌های متحدش در منطقه در تنگنا قرار داد و از طرف دیگر، هیأتی از یهودیان ارتدوکس را مامور تدوین طرح صلح خاورمیانه و عادی‌سازی روابط بین اسرائیل و کشورهای عرب کرد.

هیأت مذکور به رهبری جارد کوشنر داماد ترامپ، برای متقاعد کردن کشورهای عرب به عادی‌سازی رابطه با اسرائیل بر چهار مولفه انگشت گذاشت: یکم، حضور فزاینده ایران در منطقه به خصوص پس از شیوع صورتی از بهار عربی در یمن و بحرین، دوم، ضعف کشورهای عربی در دفاع از خود و ضرورت حمایت آمریکا از آنان به ویژه در برابر جمهوری اسلامی. سوم، مشروط کردن این حمایت به عادی‌سازی مناسباتشان با اسرائیل. چهارم، انضمام حدود 30 درصد از کرانه باختری به اسرائیل در صورت عدم عادی‌سازی رابطه کشورهای عرب با آن.

